

نظام اداره ایران

در گفت‌وگو با دکتر رضا شعبانی؛ استاد تاریخ دانشگاه شهید بهشتی
تهیه و تنظیم: الهام اسبقی



آقای اسماعیلی: موضوع بحث امروز تاریخ اداری است. همان طور که دکتر شعبانی بارها فرمودند و ما از ایشان آموختیم قطعاً دنیا در آموختن شیوهی ملک‌داری و حکومت‌داری به ایرانیان مدیون است. بحث را با این سؤال آغاز می‌کنیم که مفهوم تاریخ اداری چیست؟ اهمیت آگاهی به تاریخ اداری ایران در چیست؟ و قطعاً به این نکته که من آن را از خود شما آموختم هم اشاره می‌کنید که ما هرچقدر در رأس هرم ملک‌داری ایران تغییر داریم در قاعده این نظام کمتر تغییر داشتیم چه قبل از اسلام که موضوع بحث امروز نیست و چه بعد از آن، می‌بینیم که اعراب مسلمان در واقع تکیه‌گاه قدرت را بر دهقانان قرار می‌دهند بعد هم ترک‌ها به همین شکل و دعوای مشهور ترک و تاجیک تا روزگاری که می‌رسیم به وضعیت جدید، این در واقع نشان می‌دهد که یک نظام پایدار اداری در این سرزمین بوده است، شما لطف بفرمایید درباره‌ی این مسأله توضیح دهید.

دکتر شعبانی: تنسیقات اداری یا مجموعه‌ی قواعد و مقررات مورد قبول برای ایجاد ارتباط بین عناصر قدرتی جامعه و سازمان حکومتی است، نهاد قدرت در جامعه و مجموعه‌ی مردمی که در نهادهای حاکم مختلف و در سطوح گوناگون هستند ناگزیرند با این قدرت بر سرپا ارتباط داشته باشند. سازمان اداری عبارت است از تشکیلاتی که باید بین نهادهای قدرتمندی که بنا به ضرورت در هر جامعه‌ای وجود دارد، به خصوص آخرین و متکامل‌ترین نهاد قدرتمندی که در کلیه‌ی جوامع بشری شکل گرفته، یعنی نهاد دولت و حکومت ایجاد ارتباط کند. به علاوه برای ایجاد پیوند بین عناصری که جزو حاکمیت نیستند و باید در ارتباط ناگزیری با آن باشند، این امر یک کارکرد فرایندی اساسی دارد. کار عوامل قدرت را راه می‌اندازد؛ افرادی که تکیه بر زور و شمشیر دارند؛ با آن‌ها که تکیه بر خرد خود دارند؛ آن‌ها که تکیه بر نیروهای کاریزماتیک شخصیتی خود می‌کنند و یا آن‌هایی که باورشان این است که می‌توانند بالاتفاق در یک مملکت حاکمیت را اداره کنند. درواقع بنده دارم تفسیرهای ماکیاولی را عرض می‌کنم. یک گروه کسانی هستند که در رأس قرار دارند و در تاریخ ایران همیشه به ایشان گروه حاکم می‌گوییم و طبق اطلاعات بنده، در کل تاریخ ما هیچ‌گاه جمعیتشان از یک درصد کل جامعه‌ی ایران فزونی نداشته است. اما عناصر متشکل در نهادهای قدرت چه کسانی بودند؟ مثل دارندگان قدرت سیاسی و متعاقب آن قدرت نظامی و در کنار این‌ها قدرت‌های دینی و عقیدتی همانند اهل طریقت. به هر حال عناصر دیگری هم بودند که با سازمان‌های

فکری و سیاسی مرتبط بودند و آخرین آن‌ها همین قدرت دیوانی است. تمام آن‌ها نیاز دارند که در برابر ملت مسئولیت‌هایی داشته باشند و این مسئولیت‌ها را به ازای حقوقی که کسب کرده‌اند، انجام بدهند. می‌دانیم که به طور عام و در خلال ازمنه طولانی ۹۹ درصد مردم کار خاصی با قدرت نداشتند؛ ولی قدرت را برای پاسداری از حریم حیات خودشان می‌خواستند و به آن نیاز داشتند. یعنی آن دو اصلی که ما درباره‌ی جوامعی که می‌خواهند بمانند و پایدار باشند به کار می‌بریم: یکی حس امنیت مردم و دیگری تأمین رزق و نان. سازمان‌های قدرتی و حاکمیتی باید تدارکاتی داشته باشند که این اکثریت ۹۹ درصدی بتوانند سرپا بایستند و کارهایشان را بکنند، تشکیل خانواده بدهند، در تعلیم و تربیت فرزندان خود بکوشند و به هر نحو میسر ادامه‌ی حیات دهند. مجموعه‌ی نهادهایی که در یک جامعه به وجود می‌آید، بدون هیچ تردیدی متأثر از این ساختار و قدرت است و از طریق برپایی تشکلهای اداری و مقرراتی می‌تواند با جامعه ارتباط برقرار کند. نهاد خانواده با تمام شخصی بودنش در ارتباط با نهادهای قدرت و تعلیم و تربیت، نهادهای اقتصادی و فرهنگی و دینی است. تمام این‌ها به نحوی در یک مجموعه قرار می‌گیرند که باید با نهاد قدرت ارتباط زنده (ارگانیک) داشته باشند و نهاد قدرت باید تنسیقات را - یعنی مجموعه‌ی قوانین قواعد و مقررات و رسومی را که بتواند اهداف جامعه را برآورد کند، در اختیار داشته باشد. این اهداف برای جامعه امنیت و اقتصاد مناسب و برای قدرت‌مدارها تداوم قدرت سیاسی و نظامی به وجود می‌آورد. این نهاد قدرت طبعاً در جوامع متمدن و شکل گرفته به نسبت اهمیتشان و به نسبت حوزه‌ی شمول فرمان‌هایشان و به نسبت مردمی که تابع آن‌ها هستند و باز به نسبت پیچیدگی‌هایی که در کارهای اقتصادی نظامی و اجتماعی آن‌ها هست، گسترش پیدا می‌کند. یک جامعه‌ی کوچک مثلاً در حد یک روستا، طبعاً یک کدخدا دارد و مجموعه‌ی مسئولیت‌هایی که کدخدا بر دوش می‌کشد، ممکن ۵ یا حداکثر ده فقره باشد و به همان سان مجموعه‌ی حقوقی که برای خود در قبالت مسئولیت‌ها قائل است، ۳ یا ۵ فقره باشد که اهالی روستا در طول سال از درآمد مزرعه یا باغ به وی می‌پردازند و او در مقابل موظف است فرضاً کار میراب‌ها را تنظیم کند، مواقعی که مسأله‌ای عمومی اتفاق می‌افتد، مردم را به همکاری دعوت کند و گهگاه برای اهدافی عمومی و تعاونی نیروهای جمع را بسیج کند. در کل وظایف وی معهود است. اما اگر به یک منطقه بزرگ‌تر توجه کنیم به همان نسبت پیچیدگی‌ها، تعدد مسئولیت‌ها و اختیارات ساختارها بیشتر می‌شود. یک کدخدا به اصطلاح با یک پاکار کار خود را شروع می‌کند؛ اما در یک قصبه احتیاج به یک مشاور اول، یک گیرنده مالیات، یک مباشر عمومی و فردی که شعور فرهنگی خاصی داشته باشد و بتواند مسائل فرهنگی و علمی را راهبری کند، داریم. به سطح شهر که برسیم گستردگی فضای شهری و تعدد و انواع مردمی که در آن زندگی می‌کنند، به یک ساختار خاص اداری نیاز دارد. به همین دلیل فرضاً در دواوین عصر طاهری بعد از اسلام - یعنی نخستین حاکمیت نیمه مستقل ایران - گاه تا ۱۶ دیوان به چشم می‌خورد. دیوان‌های رسائل، برید، اشراف، عرض، استیفا و امثال این‌ها. برای اداره‌ی هر کدام از این دیوان‌ها حداقل افرادی چند مورد نیاز است، که باید در کار خود پختگی و بصیرت داشته باشند. مسلماً کاری را که دیوان عرض یا عارض می‌تواند انجام دهد، نمی‌شود به عهده مستوفی گذاشت و این نکته بداهتاً نشان از پیچیدگی جامعه ایران در هر دوره‌ای دارد. از یادمان نمی‌رود که ایران از نظر ارضی، مساحتی دوبرابر مساحت فعلی داشته

و از نظر سیاسی نیز حیات خاصی داشته است. گاهی می‌شد هر کسی هر روز زودتر از خواب بلند می‌شد، دستی به بازویش می‌زد، نگاهی به صورت خود در آینه می‌کرد و از خودش می‌طلبید که یکی دو قدم جلوتر از بقیه گام بگذارد، می‌توانست به دیگران فرمان بدهد. به علاوه ایران، به حکم تاریخ، مسئولیت سکان‌داری در آسیای مرکزی و آسیای جنوبی و آسیای غربی را هم داشت. این حالت سکان‌داری الزام‌آور است که امکانات لازم را در اختیار سکان‌دار بگذارد. در این جاست که در حقیقت نبوغ ایرانی‌گری ما به کار می‌افتاده است و آن نبوغ عبارت از این بوده است که یک سلسله کارهای عمومی در شکل مشاغل تخصصی و اجرایی است و هر آدمی باید در جای خودش قرار بگیرد و وظیفه و مسئولیت‌ها و واجباتی خود را هم انجام دهد. ما در مجموع شاید بیش از صد کتاب دستورالملوک و نصیحة‌الملوک و تذکره‌الملوک داریم که تماماً از نظر ریشه‌یابی سازمانی و کلامی به ایران قبل از اسلام برمی‌گردد. از نظر بنده بزرگ‌ترین پادشاه مدیر و مدبر تاریخ ایران که نهاد دیوانی را تقویت کرد و برایش مبنای و بکر و استوار گذاشت، داریوش اول بود. داریوش بدون هیچ تردیدی تمامی تفکر خود را متمرکز کرده بود بر روی آن مسأله‌ای که از قبل در زمان کمبوجیه و کوروش و جد مادری کوروش، اژدهاک مادی بود. داریوش همان تنسیقات را برای اداره‌ی امپراتوری بزرگی که پایه‌گذاری کرد، آموخته بود و لازم می‌دانست؛ اما تفاوت داریوش در استحکام رأی و واقع‌بینی اوست. یعنی آن چیزی که نام قانون پارسی گرفته به خود گرفته است و هرودوت هم در کتاب خود به آن اشاره می‌کند و می‌گوید گاهی مردم در مجادله به مخاطب خود می‌گفتند که: لجاج تو در این زمینه معنی ندارد. مگر این قانون پارسی است که نتوان تغییرش داد؟ یعنی قوانینی که گذاشته بودند از نظر استحکام و صلابت و استواری همتا نداشت و در عین حال کارایی منطقی هم داشت. در واقع چنانچه تشکیلاتی باشد که زائد به نظر برسد، خودبه‌خود در خلال ازمنه طولانی محو می‌شود. ما امروز خیلی چیزهای مربوط به گذشته را اصلاً نیاز نداریم ولی در عین حال اگر چیزی باشد که جایگاه خاصی داشته باشد، باید کار کرد داشته باشد. functionalism یا کارکردگرایی در تاریخ ایران همیشه به شیوه‌ی منطقی عمل می‌کرده است. ما همیشه باید خان حاکم را می‌داشتیم، ایران نمی‌توانسته بدون حاکم باشد و حاکم هم می‌توانست ایرانی باشد یا از همسایه‌های متعددی ما و یا هر قدر تمدن دیگری از هر جا؛ اما دستگاه اداری همیشه از میان ایرانیان بوده است. بنده آن مقدر که در مورد داریوش تحقیق کردم، متوجه شدم که به طور واقعی تنسیقات وی مبتنی بر نیازهای جامعه بوده است. کارکردهای طبیعی و الزامی این نهادها بوده و بعد هم در خلال همه‌ی تاریخ ما تا عصر رضاشاه، که امور زمینیان جهانی می‌شود و تغییرات ناگزیری اتفاق می‌افتد و هفت هزار نفر خانواده‌های حکومت‌گر اداری ما تبدیل می‌شوند به هفتصد هزار نفر و بعد هم چند میلیون نفر روزگار ما، این کارکرد بر مبنای فطرت عقلانی داریوش برقرار و پایدار شد. جالب این است که در ایران همه‌ی این خانواده‌های حکومت‌گر دیوانی، با شغل پدرشان به دنیا می‌آمدند، البته غیر دیوانی‌ها هم به همین ترتیب بودند. مثلاً جوانان کوزه‌گر و دروگر هم شغل پدر خود را ادامه می‌دادند، ولی در سازمان اداری ایران هیچ‌گاه جایی برای نفوذ عناصر دیگر وجود نداشته است. در برخی از بخش‌های تاریخ ما هست که مثلاً در ایران بعد از اسلام کسانی که در روستاها بودند می‌خواستند بیابند علم دین بخوانند، مراکز، سازمان‌ها و نهادهایی بودند که آن‌ها را هدایت می‌کردند، فی‌المثل مدرسه‌ها، مساجد، موقوفه‌ها و امثال این نهادها دست این



تنسیقات اداری یا مجموعه‌ی قواعد و مقررات مورد قبول برای ایجاد ارتباط بین عناصر قدرتی جامعه و سازمان حکومتی است، نهاد قدرت در جامعه و مجموعه‌ی مردمی که در نهادهای حاکم مختلف و در سطوح گوناگون هستند ناگزیرند با این قدرت بر سرپا ارتباط داشته باشند

افراد را می‌گرفتند. اشخاصی هم بودند که زندگی خود را وقف علم می‌کردند و به آن‌ها تعلیمات لازم را می‌دادند؛ اما به قدری انحصار در کار دیوانیان ما وجود داشت، که خانواده‌های دیوانی در حد تخصص‌های پیچیده شغلی، حتی سبک نوشتار خود را هم به کسی یاد نمی‌دادند.

آقای اسماعیلی: تداوم علم سیاق در دوره‌های مختلف گواه روشن این سخن شماست. می‌دانیم که عده‌ای از محققان سیاق را میراث سنت اداری ایران عهد ساسانی می‌دانند.

دکتر شعبانی: بله یکی از نمونه‌های بارز تداوم علم سیاق است. یک مورد دیگر که بنده بر اساس مسئولیت بیشتر در موردش تحقیق کرده‌ام، تاریخ‌نویسی است. این کار هم همیشه به عهده‌ی دیوانیان صاحب قلم و آن‌ها که درک تاریخی داشتند، بوده. بنده تقریباً ۵۰ ممیزه برای نگارش تاریخ ایران در بین متقدمین پیدا کردم و متوجه شدم که خانواده‌های تاریخ‌نویس، هم باید سواد کار را داشته باشند، هم بر ادب پارسی مسلط باشند و هم ادب عرب را بدانند؛ هنگامی که لغات، عبارات یا زبان‌هایی از طریق نوآمدگان وارد زبان فارسی می‌شود، مثل ترکی و حتی مغولی و نظایر این‌ها را باید بدانند و بتوانند با اهل قدرت مراوده و سلوک کنند. زبان آن‌ها را بفهمند و بتوانند مویات طرفین را منتقل کنند. چرا؟ چون فرض کنید سلطان سنجر سلجوقی هم از مسائل دیوانی ایران هیچ نمی‌دانست و حتی نمی‌دانست آن که شعرا می‌گویند: از حلب تا کاشغر در ملک سلطان سنجر است یعنی چه؟ حلب کجاست؟ کاشغر کجاست؟ ولی این را می‌دانست که باید به ۵۰ هزار نفر نظامی پول بدهد، خودش دربار داشته باشد، مسافرت‌هایی انجام دهد و برای بخش‌های مختلف مملکت سران و حکام و فرماندارهایی انتخاب کند و کل این عزل و نصب‌ها باید لامحاله در یک سازمان متمرکز انجام بگیرد، که همان نهاد دیوانی است. از جمله این خانواده‌های دیوانی، ۴ نسل خانواده جیهانی را داریم که در سلسله‌های مختلف کار کردند، خانواده‌های بیهقی چندین نسل سرشناس دارند. بلعمری‌ها هم همین‌طور. خانواده‌هایی مثل خواجه نظام‌الملک توسی، خودش، فرزندان و نوه و نتیجه‌هایش و بعد خواجه رشیدالدین فضل‌الله، الزاما باید اشخاصی باشند با ویژگی‌های خاص که در موقع مناسب باید به آن‌ها بپردازیم. اما آن‌چه مسلم است در تاریخ ما functionalism یا کارکردگرایی مساله‌ی اساسی و راز واقعی ماندگاری این تشکیلات است. هر حاکمی هم که

بر ایران مسلط می‌شد، همین که پایش را از اسبش بر زمین می‌گذاشت و در کنار مردم قرار می‌گرفت، می‌دانست که همان اسبش جو می‌خواهد و خودش غذا و ملتزمانش خانه و مسکن. پس باید تلاش کند که این نیازها تأمین شود و همین کار را هم باید با همه مردم اطرافش انجام بدهد همه‌ی کسانی که در مجموعه‌ی همراهان قدرت سیاسی - نظامی قرار داشتند، می‌دانستند باید با مردم کنار بیایند. این کار فقط از طریق وجود یک مرد برجسته حاکم بر سازمان‌های اداری انجام می‌شد که ما در عرف‌های مختلف اداری خودمان، این‌ها را با اسامی و القاب مختلفی چون وزیراعظم، صاحب دیوان، نظام‌الملک، بعدها اعتماد الدوله و غیره می‌خوانیم. این جایگاه هم به عنوان دوم شخص مملکت از نظر سلسله مراتب قدرتی در تمام تاریخ ایران قبل و بعد از اسلام وجود داشته و انتخاب وی بر اساس ایق، عدل، اصلح و اکرم الناس و البته اقبال افراد بوده است. این حکیم حاکم فی الواقع حکیمی است که باید ادعای حاکمیت نداشته باشد و بی این که عنوان حاکم داشته باشد، همواره کارهای خان حاکم را انجام بدهد. همین‌جا اضافه کنم که متأسفانه به جز یک یا دو مورد، در کل تاریخ ایران قبل و بعد از اسلام، این افراد همیشه آخر و عاقبت تباه و شومی داشتند و همواره تابوتشان روی دوششان بود و آن‌گونه که تاریخ ایران حکایت می‌کند، همه‌ی آنان به غضب خان حاکم مبتلا می‌شدند و می‌مردند و بنده هرگز حتی یک نفر از این بزرگواران را در قبل و بعد از اسلام ندیدم که ادعای حاکمیت داشته باشد. هیچ وقت هیچ کدام از این‌ها شاه نشدند و نمی‌خواستند هم که بشوند و هیچ‌کدام هم از معرکه جان سالم به در نبردند و به دست همان مخلومان حاکم از بین رفتند. بله در این که این‌ها باید چه کسانی باشند، می‌توان به اقتضای در توصیف ممیزه‌های رئیس دستگاه دیوانی ایران سخن گفت.

آقای اسماعیلی: استاد برای این که موضوع بهتر روشن شود، به نظر می‌آید شما به درستی اشاره کردید ما وقتی داریم راجعه تاریخ اداری صحبت می‌کنیم بیشتر تاریخ دفتر و دیوان را در نظر می‌گیریم و این مرزبندی دارد با تاریخ حکومت و تاریخ دولت ما، در واقع آن عنصر متعین ثابت و بیرونی حکومت‌گری را به‌عنوان یک صفت بسیار خوب می‌گوییم. لطفاً توضیح دهید فهم این عنصر ثابت برای فهم تاریخ ایران چقدر اهمیت دارد. البته شاید کمی از بحثمان دور شویم.

دکتر شعبانی: این‌ها دقایق فهمشان را خیلی آسان به مردم حالی می‌کردند. چرا چون جامعه نمی‌توانست کارش را رها کند. افراد عادی و عناصر ساده و به اصطلاح رایجا نمی‌توانستند اشتغالات عادی خودشان را کنار بگذارند و مثلاً بیایند در مسائلی دقیق شوند که احتیاج به تخصص داشت. این تخصص‌ها خواه آن‌هایی که پایه‌ی علمی داشت، مثل علم سیاق و خواه آن‌هایی که پایه‌ی اجرایی اداری داشت، یعنی شیوه‌ی برخورد با مردم و معضلات روزمره آن‌ها، خواه آن مجموعه‌های اخلاقی، خواه آن نسب‌سازی‌هایی که به هر صورت در میان سران و سلاطین وجود داشت. آن‌ها مردم را این‌طور متقاعد می‌کردند که به جز شخصی که از اعیان و اشراف شمرده می‌شد و شاه، دیگران و خانواده‌هایی هستند که کارشان چنین و چنان است، یعنی نوعی تقسیم کار مشخص در جامعه وجود دارد. این تقسیم کار جایگاه انسان‌ها را معین می‌کند و جایگاه‌های ثابت و متداوم را عنوان می‌کند. پس مردم عادی می‌دانستند

استپ‌نشین و زردپوستی که از آسیای مرکزی به ایران آمدند از ۵۰۰ هزار نفر تجاوز نمی‌کنند، ولی این ۵۰۰ هزار نفر ده قرن لاینقطع حاکمیت ایران را در اختیار دارند. حاکمیت از نظر صوری یعنی قدرت سیاسی نظامی؛ ولی در تمامی این ادوار در تمامی مراکز استانی ما آن افرادی که کارها را پیش می‌بردند مثل همین فضل‌الله ابن روزبهان خنجی و افرادی مثل او بودند درواقع این به فرهیختگی جامعه‌ی ایرانی برمی‌گردد. یعنی دانشی بودن و تخصصی بودن کار این‌ها و پایبندی به کلیه‌ی مضامینی که مشاغل بسیار مهم آن‌ها اقضا داشت. یعنی برای کارهایی که انجام می‌دادند، باید بسیار هشیار می‌بودند. اگر تاریخ بی‌هقی را نگاه کنید، کمترین میزان تخلف را در سلوک اهل دیوان می‌بینید. شاه می‌توانست محمود غزنوی یا مسعود غزنوی یا هر کس دیگری باشد و می‌توانست بگوید که مثلاً میرزا احمد نباشد و میرزا محمود بیاید؛ ولی این میرزا محمود کسی نبود که بروند در بازار کاه فروش‌ها پیدایش کنند؛ بلکه آن‌ها از میان همان دیوانیانی می‌بودند، که با سلیقه‌های مختلف خودشان می‌آمدند و این کارها را انجام می‌دادند. برای این که آن مجموعه‌ی ساختاری نظام، مرکب از عناصری بود که به صورت همگون و همگن کار می‌کردند.

آقای اسماعیلی: البته این نکته هم وجود دارد که این عناصر دیوانی همواره به شخص حاکم می‌گفتند در کجا قرار است حکومت کنند، شما به تاریخ بی‌هقی اشاره کردید. همین بی‌هقی نکته‌ای دقیق را به به مسعود غزنوی متذکر می‌شود. او اردشیر ساسانی را به عنوان نمونه و الگوی پادشاهی معرفی می‌کند. وی بعد از ذکر داستان اسکندر مقدونی و روزگار بعد از او با عنوان ملوک الطوائف، می‌آورد که اردشیر بابکان دولت شده‌ی عجم را بازآورد و سستی از عدل میان ملوک نهاد. خداوند مدت ملوک الطوائف را به پایان آورده بود تا اردشیر. این اشارات نشان می‌دهد که عناصر دیوانی به نقش خود برای تداوم فرهنگ اداری ایران واقف بودند.

دکتر شعبانی: بله، این درواقع از القابی هم که برای حکام گذاشته می‌شود، مشخص است. احمد درانی که یک ذغال فروش بود، در زمان کریم‌خان زند از جبرفت به کرمان آمد و سه سال حکومت کرمان را در دست گرفت. برای همین ذغال فروش همان القابی می‌گذارند، همانند: فریدون فر، جمشید جاه و... و این‌ها تمام آن چیزهایی است که همین دیوانی‌ها به خان‌های چوپن حاکم یاد می‌دهند، برای این که تداوم حاکمیت را نشان بدهند. و به فرد بفهمانند در این مملکت فریدون بوده، کیومرث بوده، جمشید بوده و تو امروز جانشین آن‌ها هستی. به همین دلیل تبارشناسی

همان‌طور که اگر سرشان درد بگیرد باید نزد طبیب بروند، اگر مثلاً آب به مزرعه‌شان نمی‌رسد باید نزد میراب بروند، اگر شب دزدی به خانه آمده باید نزد شحنه یا محتسب بروند، به‌همان صورت می‌دانستند که باید به هنگام جست‌وجو کنند آن مقام دانای وارد و در عین حال زبان‌فهم خودمانی را که عهده‌دار مسائل دیوانی است. نکته‌ی جالب این است که در ایران و درخلال همه‌ی ادوار تاریخی، مسئولیت وزارت اعظمی که در ایران قدیم می‌گفتند بزرگ فرمانار یا بزرگ فرماندار یا حتی همان بزرگمهر مشهور، همیشه باید به عهده‌ی یک ایرانی باشد چرا؟ چون می‌تواند با بدنه‌ی جامعه در تماس باشد. کلیت جامعه را بشناسد و زبان مردم را بداند. حرف آن‌ها را بشنود، با غم‌هایشان آشنا باشد، نکات قوت و ضعف زندگی آن‌ها را درک کند و به نوبه خود از مقام عقلانیت اجتماعی، دیوانی، سیاسی کافی برخوردار باشد. کسی که اگر فرمانی می‌دهد، نافرمانی نشود. درست است که پشتوانه‌ی فرمان عبارت است از طغرا یا منشور یا حکم و... که شاه باید امضا کند ولی این دانایی این فرد است که چگونه نامه را انشاء کند. سازمان اداری مرکب بود از افراد بسیار پخته مجرب و بافضیلت و دیوان‌سالار، همیشه این محدوده را طوری حفظ می‌کرد که آدم‌های غیروارد و جاه‌طلب در آن جا باز نکنند. یعنی نوع نظام اداری ایران برای همه پذیرفته شده بود و عملاً کارهایی انجام می‌داد که سهل و ممتنع بود. یعنی هم کار مردم راه می‌افتاد و هم کار هر کسی نبود که بگوید: این وزیر اعظم را بگذارید کنار، من به جای او این کارها را انجام می‌دهم.

آقای اسماعیلی: شاهد تاریخی ما در دوره‌ی صفویه است. نزاع ایرانیان با ازبک‌های شیبانی در تاریخ شهره است. در آن سوی نزاع در کنار ازبک‌ها، وزیر فضل‌الله ابن روزبهان خنجی ایستاده است که قبلاً در دستگاه آق قویونلوها موقیت و مقامی داشته است. البته این روزبهان خنجی که سیاست‌نامه‌نویس است و چاپ خوبی هم از سیاست نامه او در دست است، بسیار متعصب است و آن فتوای مشهور علمای ماورالنهر علیه شیعیان دست‌پخت اوست. به هر حال، حضور این شخص در کنار ازبک‌های شیبانی گویای همان نکته است که فرمودید و نشان می‌دهد که این شیوه‌ی ملک‌داری و حکومت‌داری کاملاً شیوه‌ی پایداری در همه مناطق حوزه تمدنی ایران بود.

دکتر شعبانی: در کل قلمرو فرهنگی ایرانی، ازبک، تاتار، مغول، عرب و همه دیگر کسانی که آمدند؛ اگر واقعاً قصد ماندگاری در ایران را داشتند، عناصر همکار و خدمتی خودشان را از بین تاجیک‌ها انتخاب می‌کردند. یعنی ما حتی یک نمونه نداریم که غیرایرانی و غیرمردمی باشد یعنی وابسته به اکثریت مردمی که در مملکت بودند، نباشد. از روزگار غزنویان تا پایان قاجاریه کل مردم

در ایران و درخلال همه‌ی ادوار تاریخی، مسئولیت وزارت اعظمی که در ایران قدیم می‌گفتند بزرگ فرمانار یا بزرگ فرماندار یا حتی همان بزرگمهر مشهور، همیشه باید به عهده‌ی یک ایرانی باشد. چون می‌تواند با بدنه‌ی جامعه در تماس باشد. کلیت جامعه را بشناسد و زبان مردم را بداند

نظام اداری

ایرانی‌ها متوجه شدند تنسیقاتی که باید داشته باشند، نه فقط برای آن مجموعه‌ی مردمی است که در قلمرو ایران و به اسم ایرانی زندگی می‌کنند، بلکه در مناطق دوردست‌تری هم که نیزه پارسی بدان‌جا رسیده است - به تعبیر داریوش - باید این تنسیقات باشد

تهیه کرده‌ای و و چقدر آدم برای خودت مهیا کرده‌ای و فرزندتان و نوه‌هایت در اقصی نقاط، مستغلات فراوانی اندوختند. می‌فرمایم تا دستار از سرت بردارند. خواجه می‌گوید این دستار به آن تاج مرتبط است، اگر این را برداری تاج خودت را برداشته‌ای. پس از قتل خواجه، به یک ماه نمی‌رسد که همین اتفاق می‌افتد. این یک واقعیت است که دیوانیان سری بسیار متواضع و در عین حال عمیق و بادربایت داشتند و به مسئولیت‌های خودشان می‌اندیشیدند و لاغیر. اگر هم این‌ها جان خود را از دست دادند، بر سر زیاده‌خواهی یا جاه‌طلبی نبود؛ بر اثر این بود که سلطان وقت نمی‌فهمید باید چکار کند و مسئولیت‌هایش را چگونه انجام دهد. در واقع حرف حق را نمی‌شنید، تا ما عاقبتش را شنیدیم.

آقای اسماعیلی: البته در این میان رقابت‌های درونی دستگاه دیوانی نقش فراوانی در آن به دار کشیدن‌ها داشت.

دکتر شعبانی: بله این رقابت‌ها هم بود ولی فقط در همان محدوده‌ی دیوانی‌ها. یعنی امرای سرحدی و امرای دیوانی یا به تعبیر دیگر دیوان عرصه‌ی رقابت رجال اهل قلم و رجال اهل شمشیر نبود. یک بار یکی از رجال اهل قلم نخواست جای رجال اهل شمشیر را بگیرد و برعکس. هر کسی را بهر کاری ساخته‌اند. اگر تصادفاً این اتفاق می‌افتد، مثلاً شاملو می‌آمد در عصر صفوی، شاعر و کتاب‌نویس می‌شد، این دیگر مربوط به استعداد خودش بود.

آقای اسماعیلی: بخش دیگر صحبت ما، مربوط به منبع تاریخ اداری است. وقتی در مورد تاریخ اداری بحث می‌کنیم، مهم‌ترین مسأله‌ی ما منابع است. شما فرمودید بیش از صد منبع را می‌شود نام برد که راجع به تاریخ اداری ایران هستند. لطف کنید در خصوص این منابع توضیح بفرمایید.

دکتر شعبانی: این منابع به صورت مختلف در فرهنگ ما بوده چرا؟ جامعه‌ای که قصد ماندگاری دارد و به تعبیر بنده ایزد تعالی و تقدس به او مجال ماندگاری داده و مسئولیتی به عهده‌ی او سپرده است، بنده با همین دید به تاریخ ایران نگاه می‌کنم. من مردم ایران را واقعاً مردمی می‌دانم که از بهترین بندگان حضرت حق هستند و در این مورد هم شک ندارم. اولین ملتی که در کل عالم پی به ذات لایزال الهی برد، ایرانی‌ها بودند و تا امروز هم ایرانی‌ها در این جایگاه خدایپرستی خودشان به حمدالله محکم ایستاده‌اند. در کل تاریخ از جهت دین‌داری ما هیچ خللی دیده نمی‌شود؛ اما این مردم در عین حال که این پیوستگی را به ذات الهی دارند، یک دانش درونی هم

کلیه‌ی حکومت‌های ایرانی بعد از اسلام را هم که نگاه کنید از ترک و ازبک و تاتار و هر چیز دیگری که بودند، همه اصرار داشتند نسب و نیای خودشان را برسانند به همان سلاله‌های محبوب ایرانی مشهور.

آقای اسماعیلی: بله همین طور است آقای دکتر. مثلاً محمود غزنوی مشهور، نسب خودش را به بهرام می‌رساند.

دکتر شعبانی: بله سلجوقیان هم همین طور بودند و این را بدون شک اطرافیان یادشان می‌دادند.

همان که سعدی می‌فرماید:

فریدون فرخ فرشته نبود

ز مُشک و ز عنبر سرشته نبود

ز داد و دهش یافت این نیکویی

تو داد و دهش کن، فریدون تویی

یعنی فرد را متوجه این می‌کرد که آن اسوه‌ی حسنه یا به قول غربی‌ها آرک تایپ (arc type)، یعنی صورت مثالی حاکمیت در ایران جا افتاده است و تو چیزی مازاد بر آن نمی‌توانی بیآوری. اگر می‌خواهی که آن جایگاه را پیدا کنی که مردم بعد از فرضاً هزار سال هم دوست داشته باشند، باید این کار را کنی. چون مردم واقعاً نه در گذشته و نه تا زمان مشروطیت، اصلاً نمی‌دانستند خان حاکم کیست. حتی نمی‌دانستند که مثلاً در دوره‌ی ۵۰۰ ساله‌ی اشکانیان این اشک دوم است، یا دوازدهم یا بیست‌وششم و یا چهل و یکم. این که اصلاً چه کسی حاکم است، مسأله‌ی عمده‌ای نبود. رابطه‌ای هم بین مردم و دولت‌ها وجود نداشت.

آقای اسماعیلی: ولی این عناصر دیوانی مستقیم با مردم رابطه داشتند.

دکتر شعبانی: بله، و عرض بنده هم این است که برای مردم خیلی فرقی نمی‌کرد که ساسانیان باشند یا اشکانیان. مردم می‌خواستند زندگی کنند. اگر صفحات اول نصیحة‌الملوک (سیاست‌نامه‌ی خواجه نظام‌الملک) را نگاه کنید، نوشته است: ایزد تعالی و تقدس، در هر دوره از بین افراد بشر، فردی را که دارای چگونه‌خصوصیاتی است برمی‌گزیند و به او توان حاکمیت می‌بخشد. این حاکم باید دو کار انجام دهد. یکی تأمین نان مردم و دیگری حفظ جان مردم. این دو وظیفه می‌بایست انجام شود. پس این ثبات باید وجود داشته باشد. سخنی که به خواجه نظام‌الملک و ملک‌شاه نسبت می‌دهند، مؤید همین مسأله است، شاه به وزیر اعظم خود می‌گوید من شنیده‌ام تو خودت یک امپراتوری

درواقع دیوانیان ما کاری به جز کار دیوانی بلد نبودند و در کار خودشان در حد اعلای این شایستگی، تخصص و علم بودند و سه وجهی که برای هر شغلی لازم است یکی علم کار، یکی فن کار و دیگری هنر کار را دارا بودند

نظام اداره

دکتر شعبانی: یکی از مردان پرفضیلت ما محمد ابن محمد ابن محمد ابن محمد ابن محمد ابن محمد است. در شرح حال وی می‌گویند که پیغمبر حضرت محمد مصطفی (ص) باید بر حضرت موسی و حضرت عیسی فخر کند برای این که پیروی مثل امام محمد غزالی دارد. محمد غزالی هم به زبان فارسی و هم به زبان عربی کتاب دارد. عرض بنده این است که ایرانی‌ها متوجه شدند تنسیقاتی که باید داشته باشند، نه فقط برای آن مجموعه‌ی مردمی است که در قلمرو ایران و به اسم ایرانی زندگی می‌کنند، بلکه در مناطق دوردست‌تری هم که نیزه پارسی بدان‌جا رسیده است - به تعبیر داریوش - در این‌جا هم باید این تنسیقات باشد و شما عین این تنسیقات را در مصر هخامنشی می‌بینید، در شرق مدیترانه عصر اشکانی را داریم، و در مناطق مختلف آسیای مرکزی یا میان‌رودان یا بین‌النهرین دوره‌ی ساسانی را می‌یابیم. این جایگاه تاریخی ایران از آن جایی که با علم و تجربه توأم بود و ثمربخشی خود را نشان داده بود، در تمام ادوار بعد هم که ایرانی‌ها شمشیری نداشتند، ادامه داشت و این همان حرفی است که می‌گویند عبدالملک ابن مروان گفت: ایرانی‌ها هزار

از خودشان داشتند و این درک هم برایشان به مرور زمان حاصل شده. یعنی از همان روزگار قدیم ۳ یا ۴ هزار سال پیش که ایرانی‌ها در این مملکت پا گذاشتند و پای فشرده و قصد اقامت پیدا کردند، متوجه شدند که در مقام مقایسه با عناصر دیگری که پیرامون این‌ها هستند، مسئولیت سکان‌داری دارند. بی‌جهت نبود که زبان علم طی قرن‌ها فارسی بود و بی‌جهت نبود که حتی آن روزگاری هم که زبان عربی مایه‌ی بلاغت و فصاحت و میدان‌داری و اظهار وجود بود، باز کسانی که به آن زبان می‌نوشتند، ایرانی بودند. مثل ابن‌سینا و ابوریحان که برای استفاده سایر افراد در خارج از مرزهای ایران کتابشان را به زبان عربی می‌نوشتند.

آقای اسماعیلی: البته ایرانی‌ها در فرهنگ و زبان خود مقاوم هم بودند. می‌دانیم در شامات و مصر کسی نیامد بگوید که قرآن را به زبان بومی ترجمه کنیم ولی منطقه‌ی ما فتوای شرعی گرفتند که قرآن را ترجمه کنند و به آموزش دهند؛ تاجایی که بعدها: شکرشکن شوند همه طوطیان هند/ زین قند پارسی که به بنگاله می‌رود



سال دنیا را اداره کردند و یک روز به ما نیاز نداشتند و ما یک روز نمی‌توانیم قلمرو خود را اداره کنیم که بی‌نیاز از ایرانی‌ها باشیم. این واقعیتی است که ایرانی مفید بودن خودش را هم به عبدالملک نشان می‌داد، هم به قبلی‌ها و هم به بعدی‌های او. ما در ایران حتی یک نمونه نداریم که وزیر اعظمی خواسته باشد شاه شود یا فرمانده کل قوا بشود، این به این دلیل است که دیوانیان ما سلامت نفس و پاکیزگی اخلاقی داشتند و در عین حال کاردانی لازم برای پیشبرد همان مجموعه اموری که خواست حاکمیت بود. حاکمیت می‌خواست سهمی از درآمد مملکت را داشته باشد. حالا افراط می‌کرد و زیاده‌خواهی داشت مثل هارون الرشید. زمانی دیگر هم مثل اعلا خاندان برمکی بودند. در واقع دیوانیان ما کاری به جز کار دیوانی بلد نبودند و در کار خودشان در حد اعلا این شایستگی، تخصص و علم بودند و سه وجهی که برای هر شغلی لازم است یکی علم کار، یکی فن کار و دیگری هنر کار را دارا بودند. در برخورد با سلطان خلاقیت داشتند. اما در خصوص منابع منابع فراوان است. اول همان فرامین سلاطین که وجود دارد. آن‌هایی که نقش بر کوهستان‌ها بوده که راه و رسم‌ها را بیان می‌کند و منشورهایی که نوشتند و در کتاب‌های خودمان و دیگران هست. مثلاً ما امروز از کتب یونانی‌ها می‌دانیم که صلح آنتالسیداس که در سال ۴۲۴ قبل از میلاد بین آتن و اسپارت انجام شده، به دستور اردشیر دوم بوده است و تنسیقاتی که ما داشتیم در کتاب‌های مختلف وجود دارد. یا چهار کتیبه‌ای که متعلق به کرتیر است. یا سلسله آثاری مثل عهد اردشیر، عهد انوشیروان پندنامه‌ی بزرگمهر. تعداد ده پندنامه داریم که مربوط به عصر ساسانی است بعد از اسلام هم قابوس‌نامه را داریم که یک دایره‌المعارف حکمرانی است که عنصرالمعالی کیکاوس ابن اسکندر برای پسرش، گیلانشاه، نوشته است. اما این مجموعه دانشی است که خرد سیاسی در آن‌ها تجلیل شده، و کتاب‌های متعددی که بیش از صد کتاب دستورالملوک و تذکره‌الملوک و نصیحه‌الملوک و مفاتیح‌العلوم که در شمارش من نزدیک به صد فقره است و کتاب‌های جنبی که نوشته می‌شود مثل عالم‌آرای عباسی و عالم‌آرای نادری این همه آثار ارزنده است. یک کتاب بسیار ارزشمند و بزرگ و عظیمی که شیوه‌ی حکومت‌داری را بیان می‌کند همین کتاب هویت ملی ما، شاهنامه حکیم ابوالقاسم فردوسی توسی است که زندگی ۵۰ شاه را بیان می‌کند، هر شاه که می‌خواهد حکومت کند، باید مجموعه‌ای از قوانین را در خطبه‌هایش داشته باشد و وقتی می‌بیند که سفر آخرتش نزدیک شده، باز یک سخنرانی دراز دارد. شاهنامه پر است از این دستورات روشن و تمثیلات حکیمانه، ضمناً به صراحت می‌گوید که علت بدعاقبتی مثلاً کاووس چه بود: دستور خدا را اجرا نکرده بود، به مردم ظلم کرده بود و نظیر این موارد. یک مرد بسیار بزرگ اواخر دوره‌ی ساسانی انوشیروان است. یکی از علل این که انوشیروان عادل

در فرهنگ ما به جا مانده، این است که تنسیقات اداری را ایجاد کرد. یعنی یکی از کارهای ماندگار و مهم او ایجاد همین تنسیقات است که در آن جایگاه افراد را تعیین کرد و حدود مالیاتی که باید بدهند و این مسائل، این‌ها مواردی بود که به مردم رفاه و آرامش می‌داد، شاه را به قوت نظامی نگاه می‌داشت. قدرت نظامی را به عمران و آبادانی مملکت نگاه می‌داشت عمران و آبادانی را به رفاه و آسایش رعیت نگاه می‌داشت. یعنی یک سلسله‌ی دراز زنجیری، که رابط همه‌ی این‌ها دستگاه دیوانی است. اگر انوشیروان این سازمان دیوانی را نداشت و قرار بود مثلاً از روم وارد کند، هیچ‌گاه موفق نمی‌شد.

آقای اسماعیلی: می‌دانیم که در ایران عمر سلسله‌ها طولانی نیست. به‌رغم بی‌ثباتی در رأس حاکمیت به نظر می‌آید نوعی تداوم در دستگاه دیوانی وجود داشته است. به‌ویژه در دوره‌ی بعد از اسلام. مثلاً یکی از آخرین افراد این جماعت میرزا مهدی‌خان استرآبادی بود که کتابش با عنوان «سیدالانثاء نوظهور» درباره آداب نوشتن و منشی‌گری تا دهه‌ی ۳۰ قرن حاضر، در مکتب خان‌های ما تدریس می‌شد.

سؤالی که این‌جا مطرح است این است که کشوری به این اهمیت در زمینه‌ی اداری که به کشورهای دیگر بسیار آموخته، چرا در نظام آموزشی خود توجهی به این درس - تاریخ اداری - نمی‌کند؟ در دنیا ما تاریخ اداری را به‌عنوان یک تخصص داریم. یعنی فرد لیسانس تاریخ اداری می‌گیرد، واقعاً چرا در کشوری به این عظمت توجه به این موضوع کمتر است؟

دکتر شعبانی: فرمایش شما دقیقاً درست است ولی علت این، غرب‌زدگی و جهانی‌زدگی ما نیست ولی جهانی شدن ما هست. در واقع در عصر حاضر این‌ها فایده‌بخش نیست، تا زمان رضا شاه ما این‌ها را داریم، یک کتابی است که مربوط به آقای دکتر مصدق است و خاندان‌های دیوانی ایران را معرفی کرده و آقای ایرج افشار آن‌ها را چاپ کرده حدود ۷ هزار و چند صد نفر خانواده‌های حکومت‌گر دیوانی را معرفی کرده. ۷ هزار خانواده که ۷ هزار شغل را رقم می‌زدند. اما هنگامی که به زمان رضا شاه رسید، ما با توسعه‌ی ناگزیری روبه‌رو شدیم. فرض کنید همین وزارت فرهنگ که بعد شد وزارت آموزش و حالا چند وزارت دیگر را هم تشکیل داده مثل علوم و بهداشت و فرهنگ، با این گسترش عظیم، این چند هزار خانواده تبدیل شدند به چند میلیون نفر و علوم جدید و مقتضیات جدید وارد عرصه شدند که با دانش قدیم قابل سازمان‌دهی نیستند. ما سازمان ارتباطات داریم. لیسانس و فوق لیسانس و دکتری ارتباطات هم می‌دهیم، اما این‌ها نمی‌توانند شیوه‌های مدیریتی را از دستگاه اداری میرزا بختیار استخراج کنند. چون اصلاً تأثیر ندارد، این گسترده‌ی علم ارتباطات و

این‌که اطلاعات گذشته را به نسل جدید انتقال بدهیم و الگوسازی کنیم که بر مبنای این داده‌ها ساختاری را درست کنید و این ساختار را به کار بگیرید و از روی کارکرد این‌ها مدل بسازید، در حال حاضر عملی نیست

نظام اداری

به تاریخ اداری به صورت مستقل و به ذات توجه نشده چون ما شخصیت‌های اداری را در حاشیه‌ای بر شخصیت‌های سیاسی - نظامی هر دوران نگاه کردیم

نظام اداری

آقای اسماعیلی: بقیه دنیا هم اگر توجه به تاریخ اداری می‌کنند این به معنای این نیست که شیوه‌های اداری گذشته را امروز اجرا کنیم نه قطعاً چنین چیزی معقول نیست ولی حداقل این عرصه، عرصه‌ی قابل توجهی است.

دکتر شعبانی: این حرفتان درست است. در واقع نه در روزگار ما داریوشی پیدا می‌شود و نه اگر پیدا شود می‌تواند آن حکم‌ها را صادر کند و نه اگر صادر کند می‌تواند اجرا کند این یک سوی ماجراست. اما ما واقعاً تاریخ نظامی داریم و افراد بسیاری در این زمینه کتاب نوشتند. دکتر بیانی، جمیله قوزانلو، بهارمست و غیره، متعدّدند افرادی که تاریخ نظامی نوشته‌اند و الان هم در مراکز نظامی ما به آن‌ها توجه می‌شود. اما به تاریخ اداری به صورت مستقل و به ذات توجه نشده چون ما این شخصیت‌های اداری را در حاشیه‌ای بر شخصیت‌های سیاسی - نظامی هر دوران نگاه کردیم. مثلاً در تلو ساختار سیاسی نظامی صفویان در خصوص تذکرةالملوک هم نوشته شده، پس بنابراین به تاریخ اداری به صورت یک درس مستقل می‌شود توجه کرد. اما در این خصوص به این اندازه که به صورت قلمرو مستقل بخواهیم توجه کنیم، مطلب نداریم. مثل تاریخ اجتماعی. بنده خود زمانی که تاریخ اجتماعی عصر افشاریان را نوشتم متوجه شدم که تنها فتح بابی کرده‌ام ولی اگر بخواهیم تاریخ اجتماعی را کامل بنویسیم، مستلزم این است که دست کم ۵۰ محقق تمامی اسناد را بررسی کنند و در هر بخش آداب و رسوم بسیاری موارد را به صورت یک جلد کتاب برای هر دوره‌ی تاریخی بنویسند.

آقای اسماعیلی: ما در این نشریه اگر بتوانیم حداقل اشاره‌ای بکنیم وظیفه‌ی خودمان را انجام داده‌ایم به نظر من این نکته‌ای است که باید به آن توجه شود. من فکر نمی‌کنم در جاهای مختلف دنیا که تاریخ اداری درس می‌دهند، معنایش این باشد که از آن استفاده کنند ولی به این نکته باید توجه کرد.

دکتر شعبانی: عناصر قدرتی و عناصر کارا که در هر جامعه هستند در سطوح مختلف گذارند. مجموع عناصر تأثیرگذار بر آدم‌ها طوری است که با ظرفیت‌های مختلف تصویرهای مختلفی از انسان‌ها می‌سازد و حرکت‌های متفاوتی به آن‌ها می‌دهد. نمی‌شود کلی‌گویی کرد و یک دستورالعمل متحدالمان را نوشت که مثلاً هر کسی که می‌خواهد خوش‌نویس بشود، باید بنویسد و بنویسد.

آقای اسماعیلی: با تشکر از جنابعالی که وقت خود را در اختیار ما نهادید.

علوم اداری باعث می‌شود که از قلمرو یک علم محض که زیر مجموعه‌ی تاریخ اداری باشد بیرون باشد. دکتر حسین محبوبی اردکانی ۳ جلد کتاب تأسیسات تمدنی را نوشته ولی امروز از خود کتاب فقط به‌عنوان یک کتاب تاریخی استفاده می‌شود و در قلمرو اداری امروز کارایی ندارد.

آقای اسماعیلی: بنده هم بیشتر عرضم معطوف به حوزه‌ی تاریخی است تا مسائل مورد نیاز دانشکده‌های علوم اداری. گرچه در همین مورد نیز ما به تاریخ اداری بعد از مشروطه به طور باید و شاید توجه نداریم.

دکتر شعبانی: این که اطلاعات گذشته را به نسل جدید انتقال بدهیم و الگوسازی کنیم که بر مبنای این داده‌ها ساختاری را درست کنید و این ساختار را به کار بگیرید و از روی کارکرد این‌ها مدل بسازید در حال حاضر عملی نیست.

آقای اسماعیلی: این مدل‌سازی نه معقول است و نه ممکن، عرض من بیشتر در همان حوزه‌ی تاریخ است. آئی ما نباید به تاریخ اداری ایران با رویکردی تاریخی و به صورت تخصصی نگاه کنیم و به آن توجه کنیم؟ به هر حال یک تجربه‌ی انباشت شده است. هر چند در دنیای امروز بخش قابل توجهی از آن کارایی ندارد ولی حداقل از نظر فرهنگ و سوابق زیستی ما خیلی اهمیت دارد.

دکتر شعبانی: بله این از نظر فرهنگی مهم است ولی دیگر کارایی ندارد در دنیایی که فرصت‌ها فراوان و متعدد است و سرعت تحولات طوری است که حتی یک شیوه‌ی عمل برای یک صدر اعظم در زمان دو نفر دیگر اجرایی نیست، یعنی فاصله‌ی نسل‌ها دیگر به ۲۵ سال و ۳۰ سال نمی‌رسد. الان فاصله‌ی تجاری که انسان‌ها باید کسب کنند ۲ سال و ۵ سال شده و این‌ها الزاماً باید دوره‌های بازآموزی مکرر داشته باشند. شقوق مختلفی که الان در هر علمی هست که در انگلیسی می‌گویند inter disciplinary یا multidisciplinary در عرصه هست ولی بنده تا امروز نمی‌دانستم که زیست‌شناسی و شناخت DNA خون آدم‌ها در تبیین خصوصیات کرداری و رفتاری و شخصیتی آدم چه تأثیری می‌گذارد. الان می‌توانند علت مرگ ناپلئون را به‌وسیله‌ی یکی از موهایش که مثلاً مانده بررسی کنند. این کار را کردند و متوجه شدند اسیدی است و ممکن است به وسیله‌ی انگلیسی‌ها مسموم شده باشد. این یک دریچه‌ی تازه‌ای است برای مناسبات جهانی. نشان دادن شیطنت انگلیسی‌ها و مظلومیت ناپلئون و ادعای زبان فرانسوی‌ها برای این پدیده است.